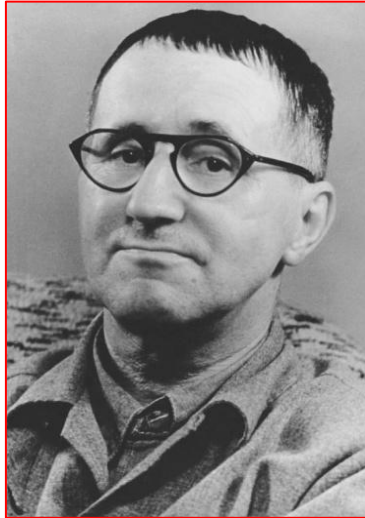


تعهد سیاسی برشت



(بخش دوم)

توفان آراز

دنباله تحولات

وضع شبیه جنگ داخلی در آلمان پس از انقلاب نوامبر و سرکوبی جمهوری شورایی در مونیخ ادامه داشت.

مونیخ در ایام ۱ و ۲ مه ۱۹۱۹ سقوط کرد. گروه های آزاد پیروز در حدود ۶۰۰ تن را تحت چالش و ترور پس از غلبه بر شهر به قتل رساندند، که از آن ها ۴۵۰ تن " سرخ ها " بودند. کارگران و غیرکارگران مظنون به " اسپارتاکیست " بلافاصله به دنبال دستگیری اعدام می گردیدند. افراد گروه های آزاد به حریم زندگی خصوصی اهالی تجاوز می نمودند، و کسانی را که با دلیل یا بدون دلیل به ظن شان صلح طلب، سوسیالیست یا یهودی بودند، دستگیر می ساختند. فرمانده نظامی جمهوری شورایی رودولف اجلهوفر (Rudolf Egelhofer) ضمن دستگیری کشته شد. نظریه پرداز آناشیسیم در آلمان گوستاو لاندائور (Gustav Landauer) (مقت. ۱۹۱۹ - ۱۸۷۰)، که نخستین مسئولیت دار سیاست فرهنگی جمهوری شورایی بود، زیر لگدها به هلاکت رسید. اریش موهسوم (Erich Mühsam) (۱۹۳۴ - ۱۸۷۸)، ارنست تولر (Ernst Toller) (۱۹۳۹ - ۱۸۹۳) و نیکیش به حبس های دراز در زندان محکوم گشتند. رهبر کمونیست اوژن لوین (Eugen Leviné) (مقت. ۱۹۱۹ - ۱۸۸۳) به بالاترین خیانت متهم و مجازات مرگ او مطالبه شد. وی در دادگاه شجاعانه از خود و مرامش دفاع کرد، و در ۵ ژوئن ۱۹۱۹ اعدام گردید. سرتاسر تابستان سال مزبور نیز اعدامات صورت گرفتند. تقریباً ۴۰۰۰ جلسات دادرسی بر علیه " سرخ ها " تشکیل داده شدند.

سال های بعد تحولات بایرن در سمت ارتجاعی ادامه یافت. جدایی طلبان بایرن (مخالفین جمهوری رایش) و راستی های تندرو بر حیات سیاسی مسلط گشتند. سیاستمدار گوستاو کاهر (Gustav Kahr) (۱۹۳۴ - ۱۸۶۲) به عنوان رئیس دولت و سپس کمیسر عالی دولت (اختیاردار اجرای قدرت در وضعیت استثنایی) از راست افراطی پشتیبانی می نمود. او سرانجام به ضدیت با دولت مرکزی برخاست (در واقع بر بایرن به صورت یک سرزمین مستقل حکومت نمود)، و جهت تعمیم رژیم مشابه بایرن به سرتاسر آلمان توطئه چینی کرد. نوامبر ۱۹۲۳ آدولف هیتلر (Adolf Hitler) (۱۹۴۵ - ۱۸۸۹) و پی روانش کودتای معروف به

" کودتای آبخوخانه ای" را انجام دادند، که از جمله به علت بازایستادن کاهر به دلایلی از حمایت از کودتا نافرجام بود.

ولیکن آشفتگی و ناآرامی به بایرن منحصر نمی گردید. اعتصابات و پیکارهای مسلحانه طی نخستین سال جمهوری بخش وسیعی از آلمان (هامبورگ، برمن، منطقه روه، ساکسن) را فراگرفته بودند. در مارس ۱۹۲۰ در برلین کودتای موسوم به " کاپ" (Kapp) روی داد، به این گونه که محافظه کار تند رو ولفگانگ کاپ (Wolfgang Kapp) (۱۹۲۲-۱۸۵۸) با پشتیبانی گروه های آزاد قدرت را در برلین تصرف نموده، دولت قانونی را به فرار از پایتخت مجبور ساخت. " دولت" کاپ در اثر فعالیت توده ای کارگران به شکل اعتصابات بزرگ و تشکیل گاردهای مسلح مقاومت در برابر گروه های آزاد سرنگون گردید. سیاستمداران چپی و لیبرال سرشناس در معرض تهمت و تبلیغات لجن پراکنی باورنکردنی قرار گرفتند، حتی در اوت ۱۹۲۱ سیاستمدار میانه رو ماتیاس ارزبرگر (Matthias Erzberger) (۱۹۲۱-۱۸۷۵). ژوئن ۱۹۲۲ وزیر خارجه والتر راتنائو (Walter Rathenau) (مقتد. ۱۹۲۲-۱۸۶۷) کشته شد. پائیز ۱۹۲۳ در مملکت وضعیت استثنایی اعلام گشت، و قوه مجریه از نوامبر سال مزبور تا فوریه ۱۹۲۴ به ارتش محول شد. را یش با قدرت نظامی بر ضد دولت های سوسیالیستی اکثریت با همکاری اس. پی. دی و ک. پی. دی در تور ینگتن و ساکسن عمل نمود. نیروهای فرانسوی بخشی از منطقه روه را از ژانویه ۱۹۲۳ تا اوت ۱۹۲۵ به اشغال خود درآوردند. نیازهای مادی از زمان جنگ جهانی اول ادامه داشت، و تورم دارای هنایشات و خیمی خاصه در زندگی بی ثبات مردم عادی بود. اکتبر ۱۹۲۳ قبل از ثابت شدن ارز، یک دلار برابر با ۴۰ میلیارد مارک بود! نیمه نخست دهه ۲۰ برای اکثر مردم آلمان زمان خشونت، هراس، نیاز و گرسنگی به شمار می رفت.

این شرائط و روی دادهها برطبق منابع موجود (یادداشت های روزانه منتشرشده برشت، توصیفات شرح حالی برشت شناسان مطلع) اهمیت مرکزی در حیات نویسنده جوان برشت، در اندیشه ها و هستی او، در نویسندگی او نداشتند؛ هیچ اهمیت مرکزی - بلی، حتی اصلاً نه اهمیت چندانی. در منابع هیچ زکری از فعالیت سیاسی، " کمونیستی"، علاقه سیاسی در خور اهمیت برشت وجود ندارد.

مونسرر روایت می کند، که دائره دوستان برشت از جمله به توسط مولریسرت از وقایع وحشت ناک مونیخ پس از ایام سقوط دولت شورایی باخبر گشتند. او به اختصار از اعدام " سرخ ها" - مردان، زنان و کودکان بدون تفاوت -، پرتاب شدن اجساد به اطراف به شیوه ای که بعضی سرها با کوفته شدن به پل سنگی شکافته می شدند، و مغزها بیرون می زدند، روایت دارد. یک چنین نمایش بدویت حیوانی مسلماً به آسانی فراموشی پذیر نبود. اما مونسرر روایتش را در ارتباط مشخصی با برشت، اعمال و نویسندگی او قرار نداده است. تنها چیزی که در این مورد می گوید، این که " وقتی برشت بعد [در حقیقت نه بعد، اما بعدها، یعنی در سال ۱۹۵۰] در ملاحظاتش بر نمایشنامه Der Hofmeister (معلم سرخانه) - که آن را بر اساس داستانی نمایشی به همین نام، خلق شده در سال ۱۷۷۴ به وسیله ژاکوب میکائل رینهولد لنز (Jakob Michael Reinhold Lenz) (۹۲-۱۷۵۱) نوشته بود - از وحشی گری اصولی مشخصه ضدانقلاب سخن می گفت، احتمالاً به این روزها فکر می کرد."

ظاهراً کودتای " کاپ" تأثیری در اندیشه ها و نویسندگی برشت جوان نداشت، نه حتی جنگ داخلی در روه، که پس از کودتا و وارد عمل گردانده شدن نیروهای نظامی دولت برای سرکوبی کارگران، که تا در جبهه زیاد در نجات همان دولت مؤثر بودند، روی داد.

اندکی دیرتر در همان سال، ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰، به دنبال شش ماه رخ دادهای سیاسی خشونت آمیز و مهم، برشت در یادداشت های روزانه اش از وضعیت آلمان و ملت آن چنین شکوه نمود: " چقدر این آلمان مرا کسل می کند! این یک مملکت متوسط الحال است، رنگ های پریده اش و مناظرش زیباست، ولی چه مرد می! یک طبقه دهقانان در حال انحلال، که خشونتش زاینده شرارت بخصوصی نیست، اما یک حیوانیت آرام، یک طبقه متوسط دچار کودنی و روشنفکران عاجز!" طبیعتاً در برابر چنین بیانات بی قیدانه ای از یک نویسنده جوان، مشغول به خود باید بردبار بود، و هم چنین میل مخالف گویی، عادت نقیضه گویی، میل وحشت زده کردن، که از مشخصات برشت جوان - حتی مسن - بود، را باید در نظر داشت؛ اما از آن جا

که یادداشت های روزانه برشت مربوط به سال های ۲۲- ۱۹۲۰ عمده ملاحظات سیاسی نیستند) حتی ملاحظه فوق را نیز نمی توان سیاسی دانست)، پس باید به توان به خود اجازه این استنباط را داد، که کسا نی که به هر قیمتی کوشیده اند تا برشت جوان را بی اندازه علاقمند و متعهد به سیاست جلوه دهند، و نه فقط این، حتی از او کمونیست به سازند، اساساً در اشتباه بوده اند.

۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰ برشت تقریباً اشغال شدن سرزمین روهر از سوی متفقین را می نویسد، و این تقریبی نه با روح بشری، دموکراتیک یا سوسیالیستی، برعکس کاملاً همخط با تبلیغات ارتجاعی ملی - سروری طلبانه است. خشم او نسبت به نیروهای اشغالگر فرانسوی شامل " سیاه پوستان" است: " سیاه پوستان خون مملکت را می مکند. آن ها زنان را دسته دسته آبستن می کنند، بی آن که مجازات شوند، به هر اعتراض مردم خنده می کنند."

ضمناً ناگفته نماند، در یادداشت ها، نامه ها یا نوشته های منتشرشده برشت متعلق به این دوره هیچ اثری از مطالعه ادبیات سوسیالیستی به وسیله برشت و یا به ادعای هشت " آشنایی" برشت با مارکسیسم به چشم نمی خورد.

در خاتمه ۱۹۲۱ برشت برای نخستین بار با نویسنده آرنولت برونن (Arnolt Bronnen) (۱۹۵۹-۱۸۹۵) ملاقات نمود، که به چند سال دوستی و همکاری پرحرارت شان منجر گردید. این رابطه را برونن عجیب - نویسنده مطالب رسواساز، متأثر از اکسپرسیونیسم در اوایل دهه ۲۰، بعد مجذوب گرایشات راست و نازیستی زمان، در آخرین سال های حیاتش عضو اس.ای.دی و فعال در آلمان شرقی(سابق) - در کتابش تحت عنوان **Tage mit Bertolt Brecht** (ایام با برتولت برشت) (۱۹۶۰) توصیف کرده است. در این کتاب تأیید می گردد، که رابطه با دیگران، مسائل عمومی جاری، توأم کار مشخص نوشتن و کسب شهرت به عنوان نویسنده و مرد تئاتر در این سال ها ذهن برشت را به خود مشغول داشته بودند، نه مسائل سیاسی. علاوه بر این گواهی در مورد برشت، کتاب هم چنین شامل جزئیاتی روشنگرانه در خصوص نحوه برخورد برشت با سیاست می باشد. برونن توصیف می کند، مونیخ دژ نازیست ها و بقیه ارتجاع در ۲۳-۱۹۲۲ چه هنا یش وحشت زایی در برشت داشت. همزمان واکنش برشت در قبال حضور هیتلر در جلسات سیاسی گزارده می شود، که بر طبقش برشت در آن زمان هیتلر را قبل از هر امر به صورت یک پدیده مضحک، یک باز یگر کمدی، که مطالعه رفتارش برای هنرپیشگان کمدی و هنرمندان تئاتر سودمند می بود^۲، ملاحظه می نمود، نه به صورت یک خطر سیاسی. نیز برونن نکات روشنگرانه ای در مورد کیفیت مسئولیت پذیری اجتماعی و سیاسی معمولی برشت ذکر می نماید. برونن، که تحت هنایش شدید وضع وحشت انگیز و اسف بار مردم در تاریخ اوج تورم در ۱۹۲۳ قرار گرفته بود، عطف توجه می دهد، که او " به خوبی واقف است چه نمایشی در این ایام وحشت بار مصیبت ملی، در این ایام آشفتگی که میلیون ها کارگر از گرسنگی در رنج و عذاب هستند، باید اجراء شود، ولی متأسفانه هنوز چنین نمایشی نوشته نشده است. برشت از شنیدن این حرف خشمگین شد و به درشتی جواب داد: ' گرسنگی مردم به تو چه مربوط است. مگر نوشتن نمایشنامه ها درباره گرسنگی آن ها را سیر می کند؟ ترقی کردن در دنیا، به شهرت دست یا فتن، صاحب یک تئاتر شدن، به اجراء گذاشتن نمایشنامه های خود، مهم این هاست!'"

تولید ادبی، خاصه نمایشنامه نویسی برشت طبعاً از چگونگی برخورد او به سیاست هنایش پذیرفته بود. کارهای تئاتری اجراء شده موفق برشت در این دوره عبارت بودند از: **صدای طبل ها در شب** در ۱۹۲۲، که از آن در پیش سخن رفته است. **Im Dickicht der Städte** (در انبوه شهرها) در مه ۱۹۲۳. **بال** در دسامبر همان سال؛ این هر دو نمایشنامه خالصاً مربوط به مسائل زندگی، بدون هیچ جنبه اجتماعی - سیاسی هستند. **Leben Eduards des Zweiten von England** (زندگی ادوارد دوم از انگلستان) - که برشت آن را با همکاری فوشتوانگر و بر اساس نمایشنامه ای با عنوان **Edward II** (ادوارد دوم) (۱۵۹۴) اثر کریستو فر مارلو (Christopher Marlowe) (۹۳-۱۵۶۴)، نماینده بااهمیت درام عصر الیزابتیانی، معاصر ویلیام شکسپیر (William Shakespeare) (۱۶۱۶-۱۵۶۴) و با نفوذ هنری آشکارش بر شکسپیر، نوشته بود - در مارس ۱۹۲۴؛ این نمایشنامه نیز مربوط به شرائط یک انسان - یک مرد - برای متحقق ساختن هستی

خویش است. ما از محتوای نمایشنامه های برشت ضمن بررسی جهان بینی او در جوانی بیش تر سخن خواهیم گفت.

برای برشت هنر راه به سیاست بود، ولی او در این سال ها هنوز موضع هنریش را صراحتاً برای خود مشخص ن ساخته بود.

دو پیکره ادبی

در مونیخ برشت جوان با فوشتوانگر آشنا گردید. برشت نمایشنامه های اولیه اش اسپارتاکوس (صدای طبیل ها در شب) و پال را به او نشان داد، و با همکاری وی - چنان که در بالا ذکر شد - نمایشنامه زندگی ادوارد دوم از انگلستان را نوشت. همکاری آن دو در آینده ادامه یافت.

فوشتوانگر شخصاً در چند مناسبت برداشتنش از برشت را بیان داشته است. فوشتوانگر، چنان که از توصیفاتش از برشت برمی آید، به زودی دریافته بود، که با یک نابغه ادبی نادر آشنایی یافته است، ارز یابی ای که فوشتوانگر علی رغم قیود، شک ها و انتقادش از برشت در سراسر زندگی خود حفظ کرد. به این ارزیابی فوشتوانگر یک دوستی تدریجی ژرف، شخصی افزوده شد، که به رغم تمامی تفاوت های مزا جی و نظری - که قابل توجه نیز بودند - در طول زندگی شان دوام یافت.

درباره رابطه فوشتوانگر و برشت، مونسترر روایت می کند، هنایش روحی آن نویسنده جوان و شخص اصلی نمایشنامه اش اسپارتاکوس (صدای طبیل ها در شب) بر فوشتوانگر چنان بود،



که فوشتوانگر خود به زودی نمایشنامه ای نوشت، که هرگز به اجراء درنیامد، اما به صورت کتاب با عنوان **Thomas Wendt (توماس ونت)** انتشار یافت. مونسترر می افزاید: " آن نخستین آزمون، هر چند کاملاً ناموفق، برای نقش یک پیکره ادبی از برشت بود." در منابع دیگری درباب برشت نیز ذکر شده است، که **توماس ونت** باید پیکره ای از برشت جوان باشد. این موضوع از چه قرار است؟

نمایشنامه فوشتوانگر درباره یک جامعه (آلمان) درگیر با تضادهای اجتماعی حادی است، و اعتصا بات، جنگ و انقلاب آن را متزلزل ساخته اند. نمایشنامه نشانگر جوانب مهم انقلاب آلمان نیز می باشد. فوشتوانگر این کارش را طی سال های ۱۹۱۸-۱۹ نگاشت. آن در ابتداء ۱۹۱۸، پیش از بروز انقلاب نوامبر آغاز گردید، و ژوئیه ۱۹۱۹ تاریخ پایانش بود. برشت ابتداء در بهار ۱۹۱۹ - در مارس - با فوشتوانگر آشنا گشت. درباره کار فوشتوانگر با **توماس ونت** و آشنایی او با برشت، از آخرین منشی فوشتوانگر هیلده والدو (Hilde Waldo) در کتاب **Lion Feuchtwanger, The Man, his Ideas, his Work (لیون فوشتوانگر، مرد، نظرات، کارش)** (۱۹۷۲) به کوشش: جی.ام. اسپالک (J. M. Spalek) نقل قول می شود: " فوشتوانگر در حال به اتمام رساندن " رمان غم انگیزش " **توماس ونت** بود، که برشت جوان به ملاقاتش رفت." این نوشته والدو در خور تأمل است، از این نظر که اگر برشت واقعاً مدل **توماس ونت** بوده باشد، پس فوشتوانگر یا باید بخش اعظم دستنویسش را پس از ملاقات با برشت بازنویسی کرده باشد - یعنی بازنویسی ۲۵۰ صفحه! -، یا این که ملهم از برشت جزئیاتی به دستنویس افزوده یا تغییر داده باشد. آیا به راستی محتمل است برشت مدل ونت بوده باشد؟ در کتاب فوشتوانگر، ونت پیش از جنگ به کار سیاسی اشتغال دارد، در جنگ و بعد در انقلاب شرکت می نماید، حتی در درجه رهبری. او نمونه نویسنده اکسپرسیو نیستی و انقلابی است. بنابراین یکسان دانستن ونت یا حتی کم و بیش همتبارسازی او با خالق اسپارتا کوس (صدای طبیل ها در شب) و کراگلر (Kragler) سرباز نقیضه گویی به نظر می رسد. فوشتوانگر از

امکان کاربری مدل های مربوط و مناسب برخوردار بوده است. ادبیات آلمان شرقی (سابق) و آمریکا در باره فوشتوانگر نیز عطف توجه می دهند، که فوشتوانگر آشنایی نزدیک با انقلابیون روشنفکر عمده در مونیخ داشته است: موهسوم، ایسنر، تولر و لاندانو، یعنی دایره ای که در جریان انقلاب نوامبر و جمهوری شورایی در بایرن نقش تعیین کننده داشتند. نظرات آنان، کنش آنان و شکست آنان تا شعاع وسیعی مناسب با اندیشه ها و رفتار ونت می باشند. هانس لئوپولد (Hans Leopold) (۱۹۴۲-۱۸۷۱) در کتا بش **Lion Feuchtwanger** (لیون فوشتوانگر) (۱۹۶۷) می نویسد: " این مردان، که استنباط شان از انقلاب بخشاً واهی گرایانه و بخشاً آناشیستی بود، مدل قهرمان فوشتوانگر، توماس ونت نویسنده و انقلابی هستند. " کاهن در کتاب شرح حالیش درباب فوشتوانگر ونت را به صورت " هنرمند-سیاستمدار حساس" مشخص می سازد، و علناً تولر را مدل ذکر می کند. از اولریش وینشتین (Ulrich Weinsten) در کتاب **لیون فوشتوانگر، مرد، نظرات، کارش** این جملات آمده است: " **توماس ونت** منعکس کننده انقلاب بایرن ۱۹۱۹/۱۹۱۸، خاصه در شخص اصلی است، که ارنست تولر مدل آن بوده است. "

بنابراین شکی نیست که مونسترر قابل اعتماد از چندین نظر در این مورد اشتباه کرده است. نمی توان ضمن خواندن " **رمان غم انگیز**" فوشتوانگر، **توماس ونت**، پیکره برشت جوان را در نظر خود مجسم نمود، اما تشخیص پیکره هنری و سیاسی دقیقی - هر چند نه در همه جا دوستانه - از تولر و دیگر اعضاء دایره روشنفکران انقلابی در کتاب فوشتوانگر ممکن می باشد، اشخاصی که به استنباط فوشتوانگر در کار عملی و سیاسی شان فاقد شایستگی بوده اند.

اما ارتباطی بین برشت و اثر فوشتوانگر وجود دارد، و آن از نوع کاملاً دیگری است. برشت در سرتا سر زندگیش از کارهای نویسندگان دیگر به صورت ماده کارهای خویش بهره مند می شد. او در وجود فوشتوانگر مردی یافت، که چون خود وی یک استاد هنر بود. اندیشه و فن فوشتوانگر در نگارش یک " **رمان غم انگیز**" مبنی بر در فاصله قرار دادن و متصور نمودن ماده برای پیدایش نظریات برشت در زمینه " **تئاتر حماسی**" بی اهمیت نبوده است.

مونسترر پس از آن که به اشتباه ونت را " **آزمون کاملاً ناموفق**" فوشتوانگر در نقش یک پیکره ادبی از برشت تلقی می نماید، می نویسد، اما فوشتوانگر در **رمان Erfolg (کامیابی)** (۱۹۳۰) در ارائه پیکره بهتری از برشت از طریق مهندس کمونیست کاسپار پروکل (Kaspar Präkl) (شخص اصلی رمان) موفق بو ده است. این که پروکل پیکره ای از برشت است، عموماً در ادبیات درباره برشت مقبول می باشد. ولی نکته قابل بحث در این مورد آنست، که آیا پیکره از برشت شامل کدام جنبه هایی از اوست، و با نظر به کدام نقطه زمانی در حیات برشت می تواند معتبر باشد؟ چنین بحثی با توجه به مشی و تکامل برشت جوان دارای ارتباط و مناسبت با تحلیل ماست.

کامیابی فوشتوانگر هم چنین عنوان فرعی " **سه سال از تاریخ یک ایالت**" را بر خود دارد. مقصود از ایالت، بایرن است، و سه سال منظور ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ می باشند. رمان درباره تاریخ بایرن و تا درجه ای تاریخ آلمان تا زمان کودتای نافرجام هیتلر در نوامبر ۱۹۲۳ در مونیخ است. در نتیجه بازی سرنوشت این گزاره فوشتوانگر به صورت یک تاریخ تمام دوره ای در گذشته، آن گونه که مقصود فوشتوانگر بود، درنیامد؛ زیرا فاشیسم هیتلری با نافرجامی کودتا به اتمام نرسیده بود، و کتاب در عوض به بخش نخست یک اثر سه قطعه درباره آلمان بین جنگ های جهانی اول و دوم تبدیل گردید. دو بخش دیگر عناوین **Die Geschwister Oppenheim (نسل اوپنهایم)** (۱۹۲۳) و **Exil (تبعید)** (۱۹۴۰) را به خود گرفتند. **کامیابی** در زمره بااهمیت ترین رمان های آلمان در نیمه نخست سده بیستم می باشد.

سخن از رمان فوشتوانگر البته در این مجال نمی گنجد، تنها گفته می شود، که آن تا اندازه ای یک رمان کلیدی است، زیرا در آن هم سیاستمداران بایرن - از جمله هیتلر - و هم نویسندگان و شخصیت های فرهنگی بایرن ظاهر می گردند. همچون بسیاری دیگر از نویسندگان بااهمیت فوشتوانگر نیز نشانه هایی از واقعیت را اخذ کرده، و آن ها را مرکباً به سلیقه خویش ارائه داشته است؛ در مواردی به صورت تصاویر تقریباً طبیعی، در مواردی دیگر به صورت تصاویر خودساخته. به همین گونه است درخصوص پروکل، مهندس و کمونیست تندمزاج و عصبانی، که دارای وجوه مشترک با برشت می باشد، وجوهی که

فوشتوانگر هم چنین در کتاب دیگرش با عنوان **Brecht, Dargestellt für Engländer** (برشت، معرفی شده به انگلیسیان) (۱۹۲۸) ذکر کرده است.

شکی نیست که پروکل فوشتوانگر از حیث شخصیت و رفتار تا درجه زیادی یک پیکره واقعی از برشت می باشد. اما سیمای سیاسی پروکل دارای وجه تشابهی با برشت نیست. پروکل یک کمونیست سازمان یافته است، و در خاتمه داستان، ۱۹۲۳، آلمان را به مقصد اتحاد شوروی ترک می گوید، تا در آن جا در کارخانه ای با شغل سرمهندس به کار پردازد. برخلاف پروکل، برشت هرگز کمونیست به مفهوم سازمان یافته نبوده، و نه حتی کمونیست از حیث فهم و عقیده در سال های ۲۳-۱۹۲۱، یعنی در زمانی که رمان فوشتوانگر به آن مربوط است. پیکره ای که فوشتوانگر از طریق پروکل از برشت نقش می کند، بدون مناسبت با سال های پیش از ۱۹۲۳ (تاریخ خاتمه داستان) و حتی بدون مناسبت با مرحله تکوین رمان، ۳۰-۱۹۱۷ و بعضی جزئیات می باشد.

این جا مکثی در یک نکته جای خود دارد. پروکل ضمن صحبت با شخص دیگری در رمان به نام توورلین (Tüverlin) درباره وظایف نویسندگان و ادبیات سخن می گوید. "مهندس پروکل آمرانه از توورلین مطالبه کرد، که یا ادبیات عمل گرایانه، سیاسی، انقلابی به نویسد، یا هیچ ننویسد." و اندکی جلوتر در همین رابطه: "نویسندگان می باید اسناد زمان را به دست دهند. وظیفه آنان این بود. در غیر این صورت زندگی شان بیهوده می بود." شکی نیست که منظور فوشتوانگر این جا آنست که او بخشاً این را مطالبه ای تلقی می نماید، که یک کمونیست عمل گرا باید مطرح سازد، بخشاً این که برشت در اواخر دهه ۲۰ و اوائل دهه ۳۰ واقعاً همین مطالبه را هدف خود به مثابه هنرمند مارکسیست قرار داد؛ ولی نه در سال های ۲۳-۱۹۲۱. ما در یک مبحث بعد از استنباط برشت از "ادبیات عمل گرایانه، سیاسی، انقلابی" و "اسناد زمان" سخن خواهیم گفت، استنباطی که تا حد زیادی متفاوت با استنباط سایر کمونیست ها و متفاوت با خط حزبی رسمی بوده است.

با مقایسه نویسنده برشت و فوشتوانگر این اندیشه در ذهن ما پیدا می شود، که فوشتوانگر بشر دوست غیرسوسیالیست با اثرش کامیابی یک سند سیاسی زمان به مراتب مهم تری از آن چه برشت با بخش اعظم ادبیاتش طی دهه ۲۰ ارائه داشته، به دست داده است.

هم چنین ارزیابی پروکل از اتحاد شوروی در خور تأمل می باشد. یکی از هم‌حزبیان کمونیست پروکل به دیدار او می رود. پروکل به او درس سیاسی می دهد: "آن روز کاسپار [پروکل] آن اندازه بڑا بود که صلاح بود رشته سخن منحصراً در دست او باشد. او از همه کس و همه چیز ایراد می گرفت و نظریاتی به پیش می کشید، که بیش تر ناشی از هیجان زدگی بودند تا فکر درست. او اعلام کرد، روسیه شوروی به علت دیکتاتوری مفرط حزبی و پاک سازی کوتاه فکرانه حزب بیش از پیش در سمت یک دولت طبقاتی تکامل خواهد یافت، در حالی که دموکراسی های غربی محتاطانه، ولی منظم در سمت دولت بدون طبقات کار خواهند کرد. تفسیرات او از وقایع و نظریاتش تدریجاً جسورانه تر می شد. در آخر عبارتی به کار برد، که به نظر می رسید بیش تر برای اشعارش مناسب باشد تا برای تبلیغات: مارکسیسم نه هدف تسهیم ثروت، اما فقر را، نه توسعه آزادی، اما عدم آزادی مولدانه را تعقیب می کند." این عبارت پایانی در رمان فوشتوانگر را می توانیم با عبارتی معتبر از برشت در این رابطه در نمایشنامه **Über die Diktat juren einzelner Menschen** (درباره دیکتاتوری افراد واحد) (تقریباً متعلق به دهه ۳۰) مقایسه کنیم به این قرار: "در دولت کارگری روسیه آزادی حاکم است. در ضمن می توان گفت: در آن جا آزادسازی حاکم است (...). آزادسازی عبارت است از آزادسازی نیروهای مولده، هر آزادی شخصی به آن وابسته می شود (...)." والتر بنیامین (Walter Benjamin) (۱۹۴۰-۱۸۹۲) در نوشته اش **Versuche über Brecht** (آزمایش درباره برشت) (۱۹۶۶) این قول برشت را از سال ۱۹۳۸ نقل می کند: "در روسیه یک دیکتاتوری بر پرولتاریا حاکم است. (In Russland herrsche eine Diktatur über das Proletariat.)" این گونه بیانات و نظریات در آن زمان اغلب می توانستند در داخل و خارج اتحاد شوروی به قیمت زندگی، اخراج از حزب کمونیست - اگر عضو آن می بودند -، هم چنین قرار گرفتن در معرض بدنام سازی و مزورانه ترین نوع آزارها تمام شوند.^{۱۳}



برشت و بنیامین

فوشتوانگر دستنویس **کامیابی** را برای خواندن در اختیار برشت گذاشت. تشابه شخصیت پروکل با برشت به اندازه ای مایه ناراحتی برشت گردید، که او از پی فوشتوانگر که مشغول گذراندن تعطیلات در ایتالیا بود، به آن جا سفر کرد، تا او را وادار از تغییر شخصیت پروکل سازد، ولی فوشتوانگر نپذیرفت.

جهان بینی نویسنده جوان

در سال های پسین جنگ جهانی اول هستی چهره مهیبش را به آلمانی ها نمود. بسیاری جرئت رو در رو بی با واقعیت بی ترحم را به خود نمی دادند، از آن روی برمی گردانند، یا می گریختند، و دلگرمی و اطمینان را در مذهب، اشکال گوناگون اوهام، ایمان اکسپرسیونیسم به " انسان " و " نیکی "، یعنی سمت های سرطانی، ارتجاعی در فرهنگ و سیاست می جستند. آنان که هیچ دلگرمی و اطمینانی نمی یافتند، آخرین چاره را محو شدن از صفحه روزگار می دیدند - خودکشی به پدیده ای عادی در نسل برشت بدل گشت.

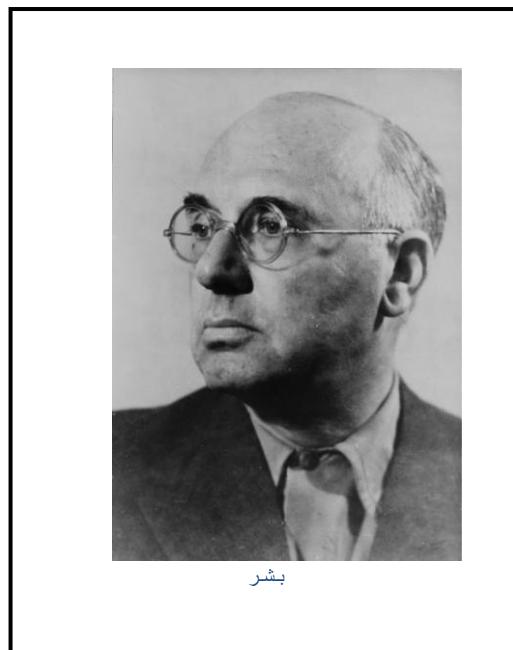
در نمایشنامه برشت **Dreigroschenoper** (**اُپرای سه پولی**) متعلق به سال ۱۹۲۸، یعنی تاریخی که برشت در راه متعهد ساختن خود به مارکسیسم بود، پادشاه گدایان پئاشوم (Peachum) به آواز می خواند: " زمین فقیرست، آدم شریر. " و می افزاید، که آدم ها در حقیقت می خواهند خوب باشند، ولی شرائط این اجازه را نمی دهند؛ به عبارت دیگر شرائط اجتماعی تعیین کننده زندگی و رفتار انسان ها هستند. گفته های اخلاقی دیگری در **اُپرای سه پولی** شامل این دوئیت می باشند، به عنوان مثال: اول غذا، بعد اخلاق و فضیلت.

چنین استنباطی از سوی انسان هایی در سرزمینی مانند آلمان سپسین جنگ جهانی اول طبیعی به نظر می رسید، و در واقع استنباط بخش اعظم ملت آلمان بود؛ استنباطی نه مبین یک رویکرد سیاسی فعالانه و بدون وجه اشتراک چندان با سوسیالیسم یا مارکسیسم.

برشت دیدگانش را بر واقعیات نسبت. آن چه او می دید، وحشت زا، غیرانسانی، بی معنی، مشکل الدرک بود. ولی او سیستم های دلگرم کننده و اطمینان بخش مصنوعی فرهنگی و سیاسی را هرگز نپذیرفت.

او با روح مسیحیت پروتستانی، لوتریانی فرهیخته شده بود، ولی از مذهب و خدانشناسی روی برتا فت. در ارتباط با این نکته اشعاری سروده برشت در دست است، از آن میان " **Gegen Verführung** " (هشدار در مورد فریب) (حدود ۱۹۲۰)، یا قطعه شعری که به توسط آن شاعر جوان دانش خود را در اختیار نسل های آینده قرار می دهد. تأملی در این قطعه شعر جای خود دارد. عنوان اصلی شعر " **Den Nachgeborenen** " (به نسل های آینده) بود، یعنی پیغامی به آینده، و شعر از حیث زمانی تعلق به همین دوره مورد بحث ما دارد. تاریخ سرایش شعر به نظر ناروشن است. در " **آرشیو برشت** " بر نسخه ای محفوظ از آن تاریخ " **Um 1920** " گذاشته شده است. مارش در تقریضش تاریخ سرایش شعر را ۱۹۲۵ ذکر نموده، و در پرانتز افزوده است: " قابل قبول دیرتر ". هنگامی که برشت خود در اوایل دهه ۵۰ اشعارش را بازخوانی می کرد، در مورد این شعر نوشت: " یکی از اشعار قدیم از دوره گذشته " و عنوان شعر را نیز به " **Der Nachgeborene** " (به نسل آینده) - یعنی از شکل جمع قبلی به فرد - تغییر داد، و شعر از آن به بعد به همین عنوان انتشار یافته است. مسلماً برشت در دهه ۵۰ رغبت چندان به تصدیق پیغام منفی شعرش به آینده نداشت، و واضح است که قرار داده شدن شعر در دسته اشعار قدیم دوره گذشته به وسیله او را باید به همین دلیل دانست، و این دسته بندی نیز طبعاً از نظر هر برشت شناسی مردود است، زیرا اشعار قدیم برشت همه به

سال های ۱۳- ۱۹۱۲ متعلق می باشند. به همان اندازه که این شعر به زمان عقب تری متعلق گردانده شده، به همان اندازه نیز بر فاصله بین پیغام آن و برشت، رسول فرهنگ دهه ۵۰، که به " مثبت" نبودن بسنده، قابل قبول رویکردش به فرهنگ و هنر و نتیجه عدم برآوردن مطالبات دولتمردان آلمان شرقی(سابق) در این زمینه ها متهم می گردید، افزوده شده است. برشت با تغییر عنوان شعرش از " به نسل های آینده" به " به نسل آینده" آن را از صورت پیغام منفیش به نسل های آینده بودن به یک تصویر هزلی از شخصی متأثر از " ضعف و انحطاط" فرهنگی، استنباط منحطانه و مسخره از دنیا تبدیل ساخته است! (شخصی که مسلماً نمی توانسته یکسان با برشت باشد!)



بشر

تا جایی که به اکسپرسیونیسم مربوط می گردد، سخن گفتن از آثار دوره جوانی برشت به صورت آثار اکسپرسیونیستی گمراه کننده است. طبیعتاً برشت از نویسندگان اکسپرسیونیستی هنایش پذیر بود، به همان گونه که از نویسندگان غیراکسپرسیونیستی. او از منابع گوناگونی هنایش و الهام می پذیرفت، بی آن که بدان جهت نماینده این یا آن " سمت"، " مکتب" یا " ایسم" باشد. یگانه اثر برشت که احتمالاً می تواند اکسپرسیونیستی به نظر رسد، **Oratorium** (گزارش مقدس) (تقریباً متعلق به سال های ۱۷- ۱۹۱۶) می باشد. وانگهی باید گفت، که برشت از مرحله اولیه نویسندگیش به وضوح از اکسپرسیونیسم فاصله گرفته است. او ستایش وجدآمیز اکسپرسیونیسم از فرد را تنزل رتبه انسان فاعل به مفعول درک می کرد، و بر این بود، که در هرج و مرج شهر بزرگ انسان عاجز از برقراری رابطه مثبتی با هم نوع می با شد. برشت به وقت دانش آموزی در مونیخ (بهار ۱۹۱۷) در تمرینات آرتور کوتشر (Artur Kutscher)، پرو فسور هنر تئاتر، شرکت می نمود، و بی اعتناء به اوقات تلخی کوتشر به تمسخر تراژدی **Seeschlacht** (جنگ در یایی) (۱۹۱۷) و رمان **Der Anfang** (آغاز) (۱۹۱۷) به ترتیب آثار رینهارد گورینگ (Reinhard Goering) (۱۸۸۷- ۱۹۳۶) و هانس یوهست (Hanns Johst) (۱۸۹۰- ۱۹۷۸)، دو نام عمده اکسپرسیونیسم آلمان، می پرداخت. برشت در تابستان ۱۹۱۸ به نهر نوشت: " هنر جوان زمان فقط مخالفت مرا برمی انگیزد. این اکسپرسیونیسم وحشت ناک است." **بال** برشت به طور قطع بخشاً در ضدیت با نمایشنامه **Der Eins ame** (تنها) (۱۹۱۷) از یوهست می باشد (اما بی آن که این امر مانع معاشرت آن دو و مکاتبه شان به اشکال دوستانه - همکارانه تا تابستان ۱۹۲۰ گردیده باشد). برشت هرگز رغبتی به تولر نداشت. اما به جورج کایسر (Georg Kaiser) (۱۸۷۸- ۱۹۴۵) اهمیت زیادی قائل بود، دقیقاً به سبب جوانی از اثر او که از اکسپرسیونیسم فاصله می گرفت. برشت بعدها در مناسبتی گفت، که او دارای دو " پدر غیرواقعی" معنوی بود؛ یکی از آن ها کایسر نام داشت. برشت طبیعتاً با واعظ سرودی انقلاب جهانی و برادری بین المللی پرولتاریا یوهانس روبرت بشر (Johannes Robert Becher) (۱۸۹۱- ۱۹۵۸)، به شدت هناییده از اکسپرسیونیسم، اهل مونیخ و از ۱۹۱۹ عضو **ک.پی.دی**، آشنا بود، ولی بی آن که ارزش چندانی به نو یسندگی او قائل بوده باشد.

ترک ایمان مذهبی نه رهنمون شخص به صرفاً یک سمت، اما سمت های چندی است. برشت پس از ترک ایمان مذهبی با دو سمت مواجه بود: جبرگرایی، مادیت گرایی افراطی.

اندیشه ای که تعمق در آن می توانست وحشت ناک باشد، و موارد زیادی نشان می دهند برشت در چنین اندیشه ای تعمق نموده است، این بود که اگر خدا وجود ندارد، و دنیا مادی است، پس دنیا می تواند به وسیله نیروهای کور، مکانیکی، فهم ناپذیر برای انسان ها هدایت گردد. در این حالت انسان به مفعولی تنزل می یابد، که ناتوان از اعتراض فهیمانه یا مداخله به جلو رانده می شود. مونسرتنر روایت می کند،

برشت چگونه در ارتباط با نوشتن نمایشنامه ای که عنوان **Mann ist Mann** (آدم آدم است) (۱۹۲۱) را یافت، استنباطش از دنیا را به صورت یک سیستم مکانیکی به سختی معین شده و کنش های انسان را به صورت اعمال غیرارادی، قابل پیش گویی طالع بینانه توضیح می داد! عذاب دیدگی برشت جوان از چنین اندیشه ها و نظراتی در نوشتارهایی از او محسوس است، از آن میان در طرح کوچک **Die Erleuchtung** (وهی) (۱۹۲۱)، که مربوط به مردی است، که ناگهان به بیهودگی جبری هستی با تمام خوف انگیزش پی می برد.

اما نفی خدا و مادیت گرایی افراطی هم چنین می تواند به تلذذ حیوانی از زندگی، به مطالبه و برنامۀ ای خودخواهانه و بی ملاحظه منتهی گردد. چنین گرایشی در مادیت گرایی افراطی برشت نیز یافت می شود. ما آن را در شعر " هشدار در مورد فریب" ملاحظه می نماییم، که در آن ضمن وعظ این که هستی دیگری جز این وجود ندارد، توصیه هایی در مورد نهایت تلذذ از زندگی موجود به پیش کشیده می شود. این برنامه هم چنین در نمایشنامه **پال** و در تضاد مستقیماً مجادله ای با ایمان اکسپرسیونیسم به " انسان" اعلام می گردد. شخص اصلی نمایشنامه تجسم هنرمند متلذذ از زندگی و در ضدیت با جامعه است، هنرمند طبیعت پرست که به منافع تجاری یا سیاسی فرهنگی اجازه استفاده یا سوء استفاده از خود را نمی دهد، پی رو هیچ روش و آیین دستوری نیست، هنرمندی که یک احساس یگانگی شاعرانه با طبیعت محرکه اوست، اما هم چنین کاملاً خودخواه، بی ایمان و مضر کسانی است که به او اعتماد می کنند. پال غیراجتماعی است، ولی غیراجتماعی در یک جامعه غیراجتماعی، جامعه سرمایه داری، که به پندار برشت - چنان که بعدها در سال ۱۹۵۴ نظر داد - زندگی ستیز و دشمن فرهنگ است.

واضح است که ارتباطی بین تلذذ پال گونه (به شیوه پال، شخص اصلی نمایشنامه پال) از زندگی و انزجار از گنده گویی و ایماء و اشارات اکسپرسیونیسم و سرباز کراکالر در **صدای طبل ها در شب**، که با سخنان وهن آمیز در مورد " نظرات شیرین" انقلابیون دست در دست معشوقه به منزل، به تختخواب سفید بزرگش روان است، موجود می باشد. هم چنان که تلذذ پال گونه را تا حدودی در زندگی شخص برشت می توان تشخیص داد. اکثر همکاران برشت مورد استفاده و مصرف او قرار می گرفتند. نویسنده ماری لوتیز فلیسر (Marieluse Fleißer) (۷۴- ۱۹۰۱)، که طی سال های ۲۹- ۱۹۲۳ دارای رابطه خصوصی با برشت بوده، در داستان بلندش با عنوان "Avantgard" (پیشاهنگ) (۱۹۶۲) تصویر مؤثری از برشت نقش کرده است، که نشانگر سلطه جویی شبه شیطانی برشت بر دیگران می باشد. فلیسر در داستانش درباره برشت می گوید، که او یک "صیاد آدم" بود، او "خونش را می مکید" و نسبت به لاشه ها در پیرامونش بی تفاوت بود. منظور از لاشه ها کسانی هستند، که به اشکال مختلف از رفتار ناشایست برشت صدمه می پذیرفتند. برشت درباره خود در شعر "Vom armen B.B." (درباره بی.بی. بیچاره) (۱۹۲۲) نوشته است: " شما در من کسی را دارید، که نمی توانید به او متکی باشید."

برشت جوان تا اندازه زیادی هموعانش را " ماده" تلقی می کرد، درکی در تباین زننده با سنت های بشردوستانه سوسیالیسم. این گونه برخورد برشت به انسان طبعاً انعکاسش را در رابطه او با جنس دیگر (زن) نیز داشت. برشت زن را مفعول جنسی تلقی می کرد، و رابطه اش با زنان بر اساس سروری طلبی مرد بود. پائولا بانهولزر (Paula Banholzer) (۸۹- ۱۹۰۱) در **Erinnerungen und Gespräche** (خاطرات و گفت و گوها) (۱۹۸۱) به کوشش: آکسل پولاندر (Axel Polander) و میلیبالد اسر (Millibald Eser) می نویسد: " برشت مرا ملک شخصی خود می دانست."

پرواضح است که این هر دو جنبه جبرگرایی شبه خرافی و مادیت گرایی افراطی برشت فرسنگ ها از ماتریالیسم دور است، یعنی از فلسفه ای که جهان را مادی، تغییرپذیر و قابل شناخت درک می کند، و بر اینست که ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه در نهایت وابسته است به شرائط مادی، و اندیشه ها، نظریات و تصورات انسان ها در هر حال انعکاس یا بازتولید کم و بیش درست، تقریبی طبیعت و روابط اجتماعی مادی می باشند، و انسان ها در داخل حدود مادی مشروط شان قادر به تغییر و هدایت تکامل اجتماعی و رابطه جامعه اجتماعی با طبیعت هستند. هنگامی که شوماکر در کتابش درباب نمایشنامه نویسی برشت ضمن توصیف احوال برشت جوان مؤکداً از " ماتریالیسم فلسفی" او سخن می گوید، گفته

هایش کاملاً نادرست است. خوانندگان کتاب او به آسانی می‌توانند "ماتریالیسم فلسفی" به فهم برشت را با "ماتریالیسم مارکسیستی" یکسان درک کنند، و در نتیجه این برداشت نادرست را داشته باشند، که برشت جوان مارکسیست بوده است.

مجموعه شعر **هائوسپوستیل** تصویر خوبی از نحوه رویکرد برشت جوان به هستی ارائه می‌نماید. اکثر اشعار مجموعه مسلماً در تاریخی زودتر از سال انتشار آن، ۱۹۲۷، سروده شده‌اند، و می‌توان فرض کرد شاعر آن‌ها را پذیرفته باشد، زیرا او ضمن تصحیح بعدین اکثر اشعار چیز مهمی از آن‌ها حذف نکرده، حتی تفسیری بر آن‌ها ننوشته است. دیرتر، در سپتامبر ۱۹۳۸، برشت در **دفتر روزانه کار خود** نوشته است: "**هائوسپوستیل** بلاشک حامل مهر انحطاط طبقه بورژوازی است." (*Die Hauspostille trägt zw. eifellos den Stempel der Dekadenz der Bürgerlichen Klasse.*) و آبوش در نقدش از **هائوسپوستیل** در نشریه **پرچم سرخ** در اکتبر ۱۹۲۷ درباره برشت نوشته است: "او بر ضد بورژوازی، ولی هنوز بدون ارتباط درونی با پرولتاریا است." در نقطه مقابل ناقدینی که در **هائوسپوستیل** مایل به یافتن علائمی از "کمونیسیم" برشت و وابستگی او به "بی‌تعصبی نو" (*Neue Sachlichkeit*) (یک سمت هنری و ادبی ضد اکسپرسیونستی، واقعیت‌گرایانه) بوده‌اند، شوهمان در گزاره اش از تکوین **هائوسپوستیل** نوشته است: "کلیه این اشعار پیش از متعهد شدن نویسنده به کمونیسیم و پیش از وجود داشتن **بی‌تعصبی نو** سروده شده‌اند."

تا جایی که به بی‌تعصبی برشت مربوط می‌گردد، این مورد در جاهای زیادی در نویسندگی او یا فتنی است، اما او در برابر "بی‌تعصبی نو"، چه به صورت سمت و چه جنبش همواره محتاط و خُرده‌گیر بوده است.

در نویسندگی برشت مورد دیگری نیز مشهود است، و آن همدردی با قربانیان این دنیای ترسناک می‌باشد، موردی مرتبط با خشم نسبت به جامعه، اوضاع، انسان‌هایی که وحشت بشری را ایجاد می‌نمایند، برمی‌تابند، تسریع می‌کنند. در نمایشنامه تک پرده ای **Biblen (انجیل)** از کارهای گذشته برشت دلسوزی او به روشنی نسبت به آن اهالی در شهری است، که کل هستی شان را در راه جنگ‌های مذهبی وحشت بار به مخاطره می‌افکنند؛ نرم دلی او نسبت به دختر جوانی است، که آماده "قربانی ساختن خود" برای نجات شهر می‌باشد؛ و او به روشنی از اصول پرست مذهبی کوتاه فکری که نه تنها حاضرست در راه اصولش به میرد، بلکه هم چنین هزاران تن را نیز با خود به کام مرگ روانه سازد، فاصله می‌گیرد. برشت در ۱۹۲۰ در نقد از نمایشنامه **Don Carlos, Infant von Spanien (دون کارلوس، بچه اسپانیا)** (۱۷۸۷) یک تراژدی تاریخی در پنج پرده از شیلر درباره مبارزه علیه استبداد و برای آزاداندیشی، می‌نویسد، که او پس از خواندن رمان **The Jungle (جنگل)**^{۱۵} اثر آپتن سینکلیر (Upton Sinclair) (۱۸۷۸-۱۹۶۸) درباره "آزادی" کارگران قصابخانه‌ها در شیکاگو تحت استیلای سرمایه‌داری غرش کننده، نمی‌تواند "عدم آزادی" دون کارلوس را کاملاً جدی به‌گیرد، و نقدش را با این توصیه به پایان می‌رساند: "هم چنین رمان سینکلیر را بخوانید." برشت در شعر راجع به ماریه فارار (*Marie Farrar*) بچه‌گش (۱۹۲۲) از خوانندگان می‌خواهد، که بی‌عاطفه نباشند، "زیرا همه موجودات نیازمند مساعدت همگان هستند." برشت ضمن به صحنه بردن نمایش زندگی **ادوارد دوم از انگلستان** در ۱۹۲۴ کوشید سربازان مفلوک را به صورت قربانیان جنگ خونین داخلی معلول جاه‌طلبی پادشاه به نمایاند. جهان بینی نویسنده جوان تا اواسط دهه ۲۰ نه سوسیالیستی به معنای عام و نه اصلاً مارکسیستی بوده، ولی امکان تکامل در سمت‌های دیگری، هم چنین مارکسیستی وجود داشته است.

نیمه دوم دهه ۲۰ آن دوره ای بود، که یک فاجعه را در بطنش حمل می کرد. در ورای یک نمای تب آلود تحکیم و ترقی ناگهانی سست بنیاد، تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حدت می گرفتند. آوریل ۱۹۲۵ نماد عصر قیصری و نظامی گری آلمان ژنرال فلدمارشال پول فن هیندنبورگ (Paul von Hindenburg) (۱۸۴۷-۱۹۳۴) با قریب ۱۵ میلیون آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد. در مقابل، آراء نازیست ها در انتخابات پارلمان در ژوئیه ۱۹۳۲ تقریباً ۱۲ میلیون بود. ملت آلمان از نیازهای مادی رنج می برد. در سال های ۲۹-۱۹۲۸ شمار بی کاران به ۲ میلیون و در دسامبر ۱۹۳۱ به ۵ میلیون بالغ شد. ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر صدراعظم آلمان گردید.

نیمه دوم دهه ۲۰ در ارتباط با برشت دوره ای بود، که او مسائلی را که در قبل شخصی تلقی می کرد، در رابطه سیاسی قرار داد. و این جریان چندجانبه و درازمدت بود. آن را می توان در اشتغال برشت با سیاست و ادبیات سوسیالیستی، در شرکتش در بحث های سیاسی، در تولید ادبیش ره گیری نمود. آن تدریجاً به شکل واضح و سازش ناپذیر و صریح به طرف گیری برشت از مارکسیسم و کمونیسم، از جنبش انقلابی، از کپی دی و از اتحاد شوروی منتهی گشت.

مطالعه ادبیات مارکسیستی و ادبیات سیاسی دیگر

بازمی گردیم به تاریخ چند بار ذکر شده، مشهور ۱۹۲۶.

هائوپتمان شاهد عمده است. او در میان یادداشت های قدیم مربوط به دوره همکاریش با برشت یادداشت زیر (چاپ شده برای نخستین بار در دومین شماره ویژه پرتولت برشت از دفاتر ادبی نشریه حسن و شکل در ۱۹۵۷) را یافت:

" اکتبر ۱۹۲۶. پس از به اجراء درآمدن آدم آدم است برشت کارهایی درباره سوسیالیسم و مارکسیسم فراهم می آورد و یادداشت می نماید، کدام آثار مهم را باید ابتداء مطالعه کند. او از محل سکونایش در تعطیلات زمان کوتاهی بعد در نامه ای می نویسد: 'من غرق خواندن سرمایه هستم. حالا دیگر باید به صراحت به رسم' "۱۶

به این گواهی هائوپتمان تأیید پیش گفته برشت را می توان اضافه کرد: " آن موقع، ابتداء آن موقع من مارکس را خواندم."

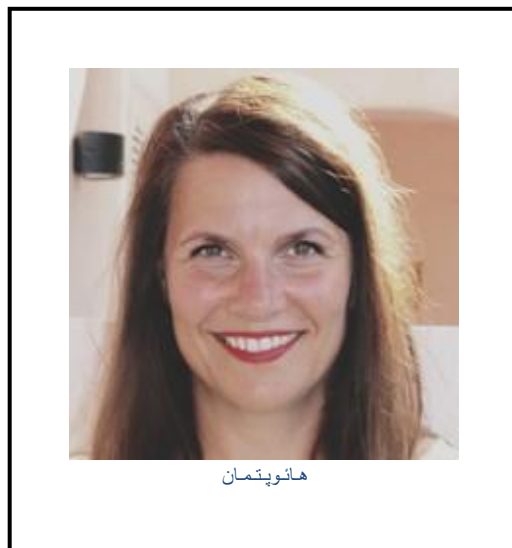
تنها یک گواهی در مورد آشنایی برشت در تاریخ پیش تر از ۱۹۲۶ با ادبیات مارکس وجود دارد. کاهن در کتاب شرح حالیش درباب فوشتوانگر ذکر می کند، که فوشتوانگر و برشت به اتفاق تعطیلات را در تاستان ۱۹۲۴ - یعنی دو سال پیش تر از ۱۹۲۶ - در روگن می گذراندند. " در روگن آن ها به اندازه کافی بر سر تفسیر مارکس مجادله کردند. در هر حال در یک مناسبت برشت با عصبانیت اشاره کرد، که فوشتوانگر بهتر بود مارکس را به خواند. لیون مارکس را چند سال پیش خوانده بود و با طبع ملایمش به حمله دوست خود تبسم می کرد." این که فوشتوانگر در آن تاریخ با مارکس و نظریات او آشنا بوده، یک امر مسلم است، ولی برشت چه؟ برشت جوان همیشه به خود اجازه به راه انداختن بحثی بر اساس دانش دست دوم را می داد، و بنا بر آن چه در مبحث پیشین گفته شد، او با ادبیات مارکس از طریق مطالعه آن ها آشنایی نداشته است.

گواهی فوق الذکر هائوپتمان، که همه جا در ادبیات درباب برشت نقل شده است، کاملاً دقیق نیست، به این مفهوم که آن هرگز از سوی کسانی که به منابع ماده شرح حالی دست رسی داشته اند، تعمیق یا تکمیل نگردیده است. در یادداشت های منتشر شده شخص برشت هیچ رهنمونی نمی یابیم. دفاتر روزانه انتشار یافته برشت صرفاً شامل سال های ۲۲-۱۹۲۰ می گردند، و این ها به اضافه یادداشت های شرح حالی او مربوط به دوره ۵۴-۱۹۲۰ تا جایی که به اواسط نیمه دوم دهه ۲۰ مربوط می شوند، بسیار مختصر هستند. Briefe (نامه ها)ی برشت (۱۹۸۱) نیز اطلاعات چندانی از مطالعه سیاسی او در این

دوره به دست نمی دهند، و نامه نقل قول شده از هائوپتمان جزو این کتاب برشت نیست. دفتر روزانه کار برشت نیز از سال ۱۹۳۸ آغاز می گردد.

بنابراین جای تأسف است، که هائوپتمان اطلاعات دقیقی به دست نداده است. نقل قول او از برشت چند پرسش پاسخ داده نشده مطرح ساخته است. ما دارای اطلاع ناچیزی از این مورد هستیم، که وقتی برشت در نامه ای در آخر تابستان ۱۹۲۷ به هلن ویگل (Helene Weigel) (۱۹۰۰-۷۱) از او می خواهد " هر ادبیات مارکسیستی" را به وی ارسال کند، منظورش کدام ادبیاتی هستند؟ سپس " یادداشت می نماید"، کدام

آثار مهم را باید ابتداء مطالعه کند. سؤال این که آثار چه کسانی را؟ آیا از مارکسیست های مجرب؟ اما یک نکته مسلم است، و آن این که برشت مطالعه سرمایه را آغازیده، و " غرق خواندن" آن بوده است. و در این مورد کارل هینز لودویگ (Karl - Heinz Ludwig) (و. ۱۹۳۶) در کتابش **Bertolt Brecht, Philosophische Grundlagen und Implikationen seiner Dramaturgie** (برتولت برشت، اساس فلسفی و پیچیدگی های فن درام نویسی او) (۱۹۷۵) این پرسش را مطرح می سازد، که آیا اشتغال برشت با مطالعه سرمایه با توجه به حجم قابل ملاحظه اثر تا چه اندازه عمیق بوده است؟ پاسخ این پرسش به نظر می رسد از طرف ایسلر در گفت و گوهایش با بونگه در باره برشت داده شده باشد. ضمن گفت و گوها بونگه می پرسد: " سرمایه را که حتماً باید خوانده باشد؟ - ایسلر: بی شک جلد اول را. - بونگه: نه بیش از آن؟ - ایسلر: بیش از آن برای او لازم نبوده است. همان برای برشت



کفایت می کرده است." گفت و گوهای ایسلر و بونگه آموزنده است. بونگه تمام وقت سعی می کند برشت را دارای عنوان قرمز به سازد، برچسب سیاسی مشخص " مارکسیست" به او الصاق نماید، در حالی که ایسلر این نوع استنباط و شیوه طرحی را نمی پذیرد. او به یک صحبتش (از قرار معلوم در یک سمینار یا نظیر آن) با چند آلمانی بامعلومات اشاره می کند، که درصدد تشخیص برشت به صورت مارکسیست بودند، آن قدر که سرانجام کاملاً برشت را فراموش نمودند، و صحبت شان به مارکسیسم منحصر گردید، موضوعی که مورد علاقه دانشجویان نیز بود. و ایسلر با لحن مخصوصی می افزاید: " نه همه دانشجویان". در خاتمه ایسلر به دانشجویان گفته بود، که او برخلاف دوستان بامعلوماتش ادبیات برشت را به سبب مارکسیست بودن آن نمی خواند - اگر مقصودش این بود، در عوض ادبیات مارکس را می خواند - و اقرار کرده بود: " من برشت را می خوانم، زیرا او باشکوه است!"

در این رابطه قابل ذکر است، که در کتاب شرح حالی مصور هشت درباب برشت، صفحه ۷۷، عکسی با شماره ۱۰۰ از کتاب سرمایه با این زیرنوشت وجود دارد: " نسخه مارکس متعلق به برشت. زمانی که من سرمایه را خواندم، نمایشنامه هایم را فهمیدم. خواهند فهمید، چرا من خواهان اشاعه بااهمیت این کتاب هستم. تقریباً ۱۹۲۷."^{۱۷}

از گفته برشت این برداشت را می توان کرد، که کتاب در این عکس نسخه سرمایه متعلق به برشت در سال ۱۹۲۷ می باشد، حتی شاید همان نسخه ای که او در سال ۱۹۲۶ غرق خواندنش بوده است. در هر حال در رابطه با مطالعه سرمایه به وسیله برشت در ۱۹۲۶ آگاهیم، که برشت علاقه بخصوصی به نسخه مشخصی از آن کتاب شامل یک مقدمه داشته، که به وسیله کورش (درباره او بیش تر در بعد) از طرف " انتشارات کپنهور" در سال ۱۹۳۲ بیرون داده شده بود، و آن نسخه تنها شامل جلد اول سرمایه بوده است. از این نسخه کتاب در چند مورد در نامه های برشت و کورش سخن گفته شده است.

شوماکر نیز در کتاب شرح حالیش، از هائوپتمان نقل قول می کند، و ضمناً از دو کتابی که برشت در سال ۱۹۲۶ مطالعه نموده، و مربوط به اتحاد شوروی بوده اند، نام می برد. یکی از آن ها کتاب هنری

ژیلبو (Henri Guilbeaux) (۱۸۸۴-۱۹۳۸)^{۱۸} با عنوان **Lenin, Ein Treues Bild seines Wesens** (لنین، یک پیکره حقیقی) (۱۹۲۳) بود. کتاب توصیف سیاسی مفصلی از کار لنین و خاطرات شخصی بسیار از او را دربرمی گیرد. آن در زمان انتشارش از نقطه نظر **حزب کمونیست** کاملاً قابل قبول بود، و بلافاصله نیز به زبان های روسی و فرانسوی درآمد، ولی سپس - در سال های ۲۷- ۱۹۲۶ - به دلیل اشارات و عطف توجه دهی های آن به لو تروتسکی (Lev Trotskij) (مقت. ۱۹۴۰-۱۸۷۹) تقبیح گردید، و بعد به دلیل نام برده شدن به گفتمان " دشمنان خلق" در آن: گریگوری زینوویف (Grigorij Zinovjev) (مقت. ۱۹۳۶-۱۸۸۳)، لو کا منف (Lev Kamenev) (مقت. ۱۹۳۶-۱۸۸۳)، نیکلای بوخارین (Nikolaj Bukharin) (مقت. ۱۹۳۸-۱۸۸۸)، کارل رادک (Kark Radek) (مقت. ۱۹۳۹-۱۸۸۵) و دیگران، هم چنین به دلیل تکامل سیاسی شخص نویسنده کتاب بیش از پیش تقبیح شد. در حالی که برشت در تابستان ۱۹۲۹ همفکریش را با ژیلبو بیان می نمود، ژیلبو از ناحیه کمونیست های آلمانی مورد حمله قرار گرفت، و در نشریه کمونیستی **Linkskurve** (گردش به چپ) در آغاز ۱۹۳۰ به علت محکومیت مرگ او در فرانسه مورد ریشخند واقع، و احمق کاملی نامیده شد، که زمانی می پنداشته کمونیست بوده، در صورتی که هرگز نمی دانسته از چه چیزی حرف می زده است! جالب است شوماکر در کتابش فقط از نویسنده و کتاب او نام می برد، اما کلمه ای درباره برخورد موصوف به نویسنده ذکر نمی کند. در خصوص دومین کتاب مطالعه شده به وسیله برشت، شوماکر تنها از عنوان آن نام می برد: **Geist und Gesicht des Bolschewismus** (روح و سیمای بلشویسم) (۱۹۲۶). نویسنده این کتاب رنه فولوپ میلر (René Fülöp - Miller) (۱۹۶۳-۱۸۹۱)، یک نویسنده محافظه کار - مسیحی است، و توصیفش تا درجه زیادی ضدشوروی می باشد. تصاویر کتاب حائز ارزش سندگرایانه بااهمیتی بود، و برشت بنابراین ضمن صحبتش از کتاب توصیه می کرد باید با قیچی تصاویر را از نوشته ها بُرید و جدا کرد! مقصود شوماکر از خودداری از ذکر این نکات در کتابش آنست، که از آگاه ساختن خوانندگان از این موضوع به پرهیزد، که وقتی برشت در ۱۹۲۶ دو کتاب درباره اتحاد شوروی برگزیده، یکی از آن ها کتابی بوده که در آن تاریخ می رفته تا کم تر برای **ک.پی.دی** قابل قبول گردد، و دیگری علناً ضدشوروی بوده است. شوماکر اندکی جلوتر در کتابش نقل می کند، که برشت علاوه بر ادبیات جورج ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrigh Hegel) (۱۸۳۱-۱۷۷۰)، به مطالعه دستنویس های فلسفی به جا مانده از لنین (des philosophischen Nachlasses Lenins) نیز سرگرم بوده است. منظور او از این دستنویس ها فقط می تواند دفاتر یادداشت به جا مانده از لنین حاوی تفاسیر فلسفی گوناگون، **Filosofskije tetradi** (به آلمانی: **Aus dem philosophischen Nachlass**)، باشد. ولی در این مورد نیز جا به جا سازی محتاطانه تاریخ به وسیله شوماکر به خوبی محسوس است. با دقتی نمی توان برداشت دیگری جز این داشت، که در این جا از تاریخ پیشا ۱۹۳۰ سخن گفته می شود، در حالی که ترجمه آلمانی دستنویس های لنین ابتداء در آغاز ۱۹۳۳ انتشار یافته است، و بنابراین اگر برشت آن را مطالعه نموده باشد، مسلماً باید در زمانی بوده باشد، که او به طرف گیری سیاسی پرداخته بوده است. هم چنین شوماکر ذکر نمی کند، که آیا برشت با اثر فلسفی دیگر لنین **ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم** (۱۹۰۹)، که برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷ به صورت جلد سیزدهم **Lenins Sämtliche Werke** (مجموعه آثار لنین) (چاپ آلمانی) و بعد به صورت کتاب جداگانه در سال ۱۹۳۵ بیرون آمده، آشنا بوده، یا آن را نیز مطالعه نموده باشد؟

به طور کلی به نظر عجیب و اندک قابل فهم می رسد، که چه صحبتی از مطالعه ادبیات سوسیا لیستی و مارکسیستی به وسیله برشت در میان است. به عنوان مثال از کتب ژیلبو و فولوپ میلر در نوشته های ولکر نام برده نمی شود. در عوض در کتاب او **شرح وقایع زندگی برشت** نام دو کتاب دیگری ذکر می شود، که اثری از آن ها در کتاب شوماکر نیست. یکی از آن دو کتاب (در واقع جزوه) **Die neuen Hef te der Revolutionsgeschichte** (جزوه نوین تاریخ انقلاب) نام داشته، که برشت در نامه پیش گفته اش در اواخر تابستان ۱۹۲۷ از ویگل خواسته بود آن را به همراه نوشته مارکسیستی دیگری برای او ارسال نماید. نام آن نوشته مارکسیستی دیگر در نامه برده نشده، اما آن به احتمال قوی باید **Illustrierte Geschich te der russischen Revolution** (تاریخ مصور انقلاب روسیه) باشد، که به شکل جزوات طی سال های ۲۸-۱۹۲۷ در برلین انتشار یافته است. چرا شوماکر این نکته را ذکر نمی کند؟ آیا شاید به این دلیل که آن به

وسیلهٔ بو خارین، نیکولای کریلنکو (Nikolai Krylenko) (مقت. ۱۹۳۸ - ۱۸۸۵)، فئودور راسکولنیکوف (Fjodor Raskolnikov) (۱۸۹۲ - ۱۸۹۲) و تروتسکی، یعنی قربانیان جنایات استالین، به رشتهٔ تحریر درآمده است؟ کتاب دیگر **Karl Marx, Leben und Werk** (کارل مارکس، زندگی و اثر) (۱۹۲۸) تألیف اوتو روله (Otto Rühle) (۱۹۴۳ - ۱۸۷۴)^{۱۱} می باشد، که برشت آن را در زمرهٔ بهترین کتب سال ۱۹۲۸ می دانست. کتاب شرح حالی روله در باب مارکس در ۵۰۰ صفحه بخشاً تحلیل روانکاوانه و از حیث ماده غنی است. روشن است که پی. دی رغبتی به روله نداشت، و کتاب او مایهٔ غیظ و خشم بسیار حزب گردید. هرمان دونکر (Hermann Dunc ker) (۱۹۶۰ - ۱۸۷۴) نقدش از کتاب روله را در نشریهٔ **گردش به چپ** (ژانویه ۱۹۳۰) با این واژه ها به اتمام می رساند: "هیچ آشپز فاشیست کثیفی هرگز غذای ضدمارکس مسموم تری از این را که روله زرنگ مو فق به آن شده، نپخته است." این کتاب را برشت واقعاً در سال ۱۹۲۸ - زمانی که به **حزب کمونیست آلمان** نزدیک می شد - به عنوان یکی از بهترین کتب سال برگزیده و معرفی کرده بود (در ۱۹۲۶ کتب ژیلیو و فولوپ میلر را، در ۱۹۲۷ **تاریخ مصوّر انقلاب روسیه** را).

برشت اغلب و بنا به دلایلی عمداً در مورد حافظهٔ بد خود غلو می کرد. به عنوان نمونه در نامه ای در ۱۹۳۷ از "روله قدیم" چنین سخن می گوید: "می دانی همو که باید مارکس را با نظر به یبوست مز منش توضیح داده باشد، من نمی دانم این حقیقت دارد یا نه." برشت که در ۱۹۲۸ کتاب روله را در شمار بهترین کتب سال می دانست، تقریباً ۱۰ سال بعد با لحنی از آن سخن می گوید، که انگار کتاب و نو یسنده اش را نمی شناسد!

به دلیل خوبی می توان پرسید، آیا برشت واقعاً چه ادبیاتی مطالعه می کرده است؟

روشنگری ها

^{۱۲} از جمله هنرپیشهٔ کمدی و کارگردان مشهور چارلز چاپلین (Charles Chaplin) (۱۹۷۷ - ۱۸۸۹) سود هنری زیادی از مطالعهٔ رفتار مضحک هیتلر برد، و بر این اساس یکی از آثار ماندگارش، کمدی سیاسی گونهٔ **The Great Dictator** (دیکتاتور بزرگ) را در سال ۱۹۴۰ خلق کرد.

^{۱۳} مصداق این، پاک سازی ها در **کُمینترن (Komintern)** (اختصار **بین الملل کمونیستی**) بود. روی مدودف (Roi Medvedev) (و. ۱۹۲۵)، مورخ و مبارز حقوق شهروندی، اقدام ضدکُمینترن استالین را بر اساس مطالعهٔ ژرف تاریخ عصر استالین در مقاله ای در آوریل ۱۹۶۹ در نشریهٔ **کُمونیست** چنین خلاصه کرده است: "... به دستور استالین بیش از ۶۰٪ دستگاه **کُمینترن** به صورتی که پس از هفتمین کنگرهٔ جهانی ترکیب شده بود، معدوم گردید، و تنها طبق یکی از صورت های اسامی خارجی تأیید شده از سوی استالین در حدود ۳۰۰ عضو کنش گر **کُمینترن** دستگیر شدند."

^{۱۴} بشر بعد به یک شخصیت فرهنگی **ک.پی.دی** تبدیل گردید. او جزو رهبری **اتحادیهٔ نویسندگان پرولتاریایی - انقلابی آلمان (Bund proletarische - revolutionärer Schriftsteller Deutschlands)**، عضو هیئت تحریریهٔ نشریهٔ **گردش به چپ**، در مها جرت در مسکو سردبیر **Internationale Literatur / Deutsche Blätter** (ادبیات بین المللی / جراید آلمانی)، از ۱۹۴۵ پس از بازگشت به آلمان متصدی مقامات رهبری کننده، سرانجام وزیر فرهنگ آلمان شرقی (سابق) بود.

^{۱۵} تحقیقاتی به مدت تقریباً شش ماه در سال ۱۹۰۴ که سینکلیر با لباس مبدل و هویت مخفی در صنایع گوشت آمریکا برای روزنامهٔ سوسیالیستی **Appeal to Reason** (**رجوع به عقل**) در شهر شیکاگو انجام می داد، الهام بخش او برای خلق رمان گرایشی **جنگل** گردید.

در میان چهاردیواری یک قصابخانهٔ ماشینی عظیم، کثیف، متعفن، با سر و صدای سرسام آوری و جرعهٔ ماشین ها او با چهرهٔ کریه عفریت سرمایه داری رو در رو می شود، و به رأی العین تجربه می نماید، که " سرمایه مانند یک خونخوار فقط با مکیدن کار زنده جان می گیرد، و هر قدر بیش تر آن را به مکد، به همان قدر بیش تر زنده خواهد بود." (مارکس: **سر مایه**، ج ۱). ارزش فرد انسانی با نیروی کاری که او به قیمت معینه در بازار کار به کارفرمای سرمایه دار می فروشد، محک زده می شود، و این ارزش بیش از ارزشی نیست که گاومیش با کارش در دشت برای صاحب خود دارد. انسان موجودی است که هستیش در کار کردن، خوردن، خوابیدن و بازتولید نیروی کار مصرف شده اش خلاصه می گردد. تفاوت انسان با گله های گاو و خوک که از اقصاء نقاط مملکت به قصد ذبح - یا درست تر کشتار جمعی، که بی شباهت به کشتار رقت انگیز گله های سگ ماهی در پیرامون ژاپن نیست - به قصابخانه ها می آورند، به نظر نمی رسد جز استعداد حرف زدن و ذره ای فکر کردن - که آن هم در جریان فرساینده و نهایتاً خرد کنندهٔ تولید از کار می افتد، چه، امر اساسی مقتضی از انسان حرکت و رقص یکنواخت، مداوم بازوها و عضلات او در هم آهنگی با ریتم کار ماشین هاست، به گونه ای که انگار انسان جزئی از مکانیسم آن ها شده - باشد. انسان هایی که با برخورداری از سلامتی و قوت به استخدام سرمایه درمی آیند، زمانی که آخرین قطرات عصارهٔ نیروی شان مکیده شد، به مانند تفالهٔ انسانی از جریان تولید به بیرون پرتاب می شوند، تا به تحتانی تر این اقشار اجتماع به پیوندند، زندگی پارازیتی بیابند، " همان زندگی ای که در کشتارگاه ژرفای دوزخ اجتماعی به پایان می

رسد. ("Irving Stone(1903 - 89): **Jack London, Sailor on Horseback**, 1938.) و جای شان را در جریان تولید تازه نفسانی پر کنند، که سرنوشت مشابه در انتظارشان است. این واقعیت عینی خشن، بی ترحم و هلاکت بار را سینکلیور می بیند، حس می کند، درک می کند، لمس می کند، و گزارش بی ملاحظه آن را در قالب زیبایی شناختی رمان صادقانه به دست می دهد. و آیا بر یک چنین اثر چه نامی مناسب تر از نام همان قانونی که در شکل سفسطه ایش در جامعه سرمایه داری حاکم است - "جنگل"؟

جنگل برای نخستین بار به صورت داستان مسلسل از ۲۵ فوریه تا ۴ نوامبر ۱۹۰۵ در **رجوع به عقل** انتشار یافت، و به صورت کتاب در سال بعد (۱۹۰۶) منتشر گردید. این کتاب جنجالی در جامعه سرمایه داری آمریکا برانگیخت، و چند ماه بعد از نشر در به تصویب رسیدن دو قانون در زمینه صنایع گوشت و نظارت بر آن بخشاً مؤثر افتاد. نویسنده مشهور جک لندن (Jack London) (۱۸۷۶ - ۱۹۱۶) ضمن نقدی درخشان بر رمان **جنگل** - که در ناموری این اثر برجسته و رسواکننده سرمایه داری مؤثر بود - **جنگل** را "**کلبه عمو توم (Uncle Tom's Cabin)**" از نظر بردگی دستمزدی نامید. (**کلبه عمو توم** کتاب مشهور هاریت الیزابت بیچر استوو (Harriet Elizabeth Beecher Stowe) (۱۸۱۱ - ۹۶) درباره برده داری در ایالات جنوبی اتا زونی است، و در سال ۱۸۵۲ انتشار یافته.)

^{۱۶} " Oktober 1926. Nach der Aufführung von 'Mann ist Mann' beschafft sich Brecht Arbeiten über dem Sozialismus und Marxismus und lässt sich aufschreiben, welche Grundwerke er davon zuerst studieren Soll. Aus dem Urlaub schreibt er in einem Brief kurze Zeit später: 'Ich stecke acht Schuh tief im **Kapital**. Ich muss das jetzt genau wissen."

^{۱۷} " Marx - Ausgabe Brechts. Als ich **Das Kapital** von Marx las, verstand ich meine Stücke. Man wird verstehen, dass ich eine ausgiebige Verbreitung dieses Buches wünsche. *Etwa 1927.*"

^{۱۸} ژیلبو یک روزنامه نگار بود. در جنگ جهانی اول با لنین در سوئیس آشنا گردید، و سیاست ضدجنگ لنین (زیمروالد - چپ) را پذیرفت. از سوئیس اخراج گردید. در فرانسه به عنوان خائن به میهن به مرگ محکوم گردید. از آن جا گریخت. به مسکو رفت (در آن جا در **کمیونترن** کار کرد). زمستان ۲۳ - ۱۹۲۲ عازم برلین شد، و بالاخره در ۱۹۳۲، که همفکریش با کمونیسم را ترک کرده، ضدشوروی و تقریباً موافق فاشیسم گشته بود، به فرانسه بازگشت، و حکم مرگش پس از محاکمه دیگر او در ۱۹۳۳ لغو شد.

^{۱۹} روله از سال ۱۹۱۲ یک نماینده سوسیال دموکرات ها در پارلمان بود. نخستین کسی بود که در مارس ۱۹۱۵ به لیکنشت پیوست، و به اتفاق او بر علیه اعطائیات جنگ رأی داد. در انقلاب نوامبر یکی از چپی های رادیکال (Ultralinke) بود. یکی از دو رهبر شورای کارگران و سربازان در درسدن بود، اما آن را ترک کرد. در تحویل ۱۹ - ۱۹۱۸ در اولین کنگره **ک.پی.دی**، سپس در کنگره غیرقانونی حزب در هیدلبرگ شرکت داشت، و اکتبر ۱۹۱۹ جزو ۱۸ نماینده محروم شده از شرکت در مذاکرات بود، نمایندگانی که سال بعد، در آوریل ۱۹۲۰، **حزب کارگر کمونیست آلمان (Kommunistische Arbeiterpartei Deutschlands (KAPD)** را تشکیل دادند، که از طرف **حزب کمونیست آلمان** مهر " حزب فرقه گرای تفرقه انداز" به آن زده شد. زمانی که آن سپس به صورت حزب موافق به عضویت در **کمیونترن** پذیرفته شد، یکی از شرایط پذیرش، اخراج روله به اتهام " فعالیت ضد ضدشوروی" بود. بعد روله در چند کار سندیکالیستی گوناگون شرکت داشت.